

1برکات حضور در میدان مرگ‌آگاهی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا (1) وَأُخْرِجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا (2) وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا (3) يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا (4) بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا (5) يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ (6) فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ (7) وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» (8)

اندیشیدن به مرگ و جهت‌دادن به زندگی

1- اندیشیدن به مرگ چنانچه درست درک شود، نیرویی است برای گسست از پوچی های روزمره و توجه به معناداری زندگی. در میدان مرگ‌آگاهی، انسان قادر به کسب بصیرت نسبت به واقعیت جهان و معنا و جهت دادن به زندگی است. آنچه مهم است، در راه بودن است آن هم تا حضور در ابدیت در اکنون زندگی.

زندگی اصیل و درک جایگاه مرگ

2- انسان غیر اصیل، انسانی است که از آری گفتن به مُردن عاجز است و انسان اصیل در زندگی با اصالت زندگی می‌کند، اصیل عمل کردن مربوط به محتوای زندگی نیست، بلکه مربوط به شیوه زندگی است و درک جایگاه مرگ و توجه به آن نمادی از یک زندگی اصیل است.

تجربه مرگ به تنهایی

3- انسان در بسیاری از امور زندگی، بر اساس اسلوب فکری دیگران عمل می‌کند، اما در مرگ نمی‌تواند با دیگران شریک شود. انسان تنها خودش مرگ را تجربه می‌کند زیرا مرگ چیزی نیست که بتوان در آن با دیگری شریک شد و یا آن را با دیگری تقسیم کرد و توجه به این امر است که انسان را متوجه جهان بیکرانه ابدی‌اش می‌کند.

نظر به مرگ برای زندگی

1 - به نسبتی که مرگ‌آگاهی با انقلاب اسلامی دارد، باید اندیشید و به حضور در تاریخی که بنا می‌باشد تاریخی باشد غیر از تاریخ مدرن، از آن جهت که تاریخ مدرن، تاریخ غفلت از مرگ است.

4- انسانی که در تمام زندگی اش غرق توجه به نظر دیگران بوده و همواره بر مبنای سخن دیگران یا همگان تصمیم می‌گرفته است، قدرت فهم این نکته را ندارد که مرگ نقطه‌ای نیست که بتوان در آن از دیگران مدد گرفت و از این جهت می‌توان گفت: در حقیقت، شیوه نگرش به مرگ است که زندگی را تعیین می‌کند؛ به همان معنایی که جناب مولوی می‌فرماید:

ای خُنک آن را که پیش از مرگ، مُرد
یعنی او از اصل این رَز، بوی بُرد

زندگی در مُردن و در مِحنت است

حیوان، در درون ظلمت است

مرگ ما هست عروسی ابد

سِرّ
آن چیست، هو الله احد

مرگ باطنی در عین حیات طبیعی

5- مرگ باطنی، از آن کسانی است که در ظاهر، زنده هستند اما در حقیقت به علت شیفتگی و دل‌بستگی به دنیا و لذیلت‌ها و دوری از خداوند، آنچنان مُهرغفلتی بر دل‌هایشان زده شده است که گویی مرده‌اند، همان‌طور که مولوی می‌گوید:

نَفْس اگرچه زیرک است و خُرده دان

قبله اش دنیاست، او را مُرده دان

زیرا «انسان» حضوری متناهی و رو به مرگ نیست، بلکه حضوری است نامتناهی و ماورای مرگ و مرگ او شبیه زندگی اوست و نسبتی که با در زندگی برقرار کرده. یعنی:

مرگ هر یک ای پسر هم‌رنگ اوست

دشمن، دشمن و بر دوست، دوست

آن که می‌ترسی زمرگ اندر فرار

آن
زخود ترسانی ای جان، هوش دار²

² - همچنان‌که پیامبر خدا «صلوات‌الله‌علیه‌وآله» فرمودند: «کَمَا تَعِيشُونَ تَمُوتُونَ وَكَمَا تَمُوتُونَ تُبْعَثُونَ» همان‌گونه که زندگی می‌کنید، می‌میرید و همان‌طور که می‌میرید، مبعوث می‌شوید.

و رسولُ الله ﷺ «صلى الله عليه وآله» در اين رابطه مي‌فرمايند:
 «مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ أَحَبَّ اللَّهُ لِقَاءَهُ، وَ مَنْ كَرِهَ
 لِقَاءَ اللَّهِ، كَرِهَ اللَّهُ لِقَاءَهُ». و با توجه به اين امر
 و نگاهی که جناب مولوی به مرگ اولياء الهی و
 شهدا دارد، اين چنين سخن مي‌گويد:

اي که تو از عالم ما مي‌روي خوش ز زمين سوي
 سما مي‌روي
 اي قفس اشکسته و جسته ز بند پر بگشادي، به
 کجا مي‌روي؟
 سر ز کفن بر زن و ما را بگو کز وطن خویش
 چرا مي‌روي؟
 ني غلطم، عاريه بود اين وطن سوي وطن‌گاه بقا
 مي‌روي
 چون ز قضا دعوت و فرمان رسيد در پي سرهنگ
 قضا مي‌روي
 يا که ز جنات نسيمي رسيد در پي
 رضوان رضا مي‌روي
 يا ز تجلي جلال قديم مضطرب و بي سر
 و پا مي‌روي
 يا ز شعاعات جمال خدا مست ملاقات لقا
 مي‌روي
 يا ز بن خم جهان همچو درد صاف شدي سوي علا
 مي‌روي
 يا به صفاتي که خموشان کنند خامش و
 مخفي و خفا مي‌روي
 و در رابطه با خودش و نسبتی که بايد با مرگ
 او داشته باشيم مي‌گويد:
 به روز مرگ، چو تابوت من روان باشد
 گمان مبر که مرا درد اين جهان باشد
 جنازه ام چو بينی، مگو: «فراق فراق»
 مرا وصال و ملاقات، آن زمان باشد
 مرا به گور سپاری، مگو: «وداع وداع»
 که گور پرده جمعيت جنان باشد

فرو شدن چو بدیدی برآمدن بنگر
 غروب شمس و قمر را چرا زیان باشد؟
 آن‌گاه که انسان جایگاه مرگ را این‌چنین زیبا
 درک کرد، به آن معنا که حضوری است نامتناهی
 ماورای نابودشدن؛ به زیباترین شکل زندگی می‌کند
 و از جهانی که جهانِ غفلت از مرگ است، عبور
 می‌نماید و در چنین فضایی است که با روبه‌رو شدن
 با هر صحنه‌ای، بهترین موضع‌گیری و عالی‌ترین
 انتخاب را انجام می‌دهد. مانند انتخابی که شهید
 حمیدرضا الداغی در آن صحنه انجام داد و در
 میدان تاریخی که انقلاب اسلامی در مقابل ما گشوده
 است، هر انتخابی به همان معنایی است که شهدا
 در انتخاب‌های خود تا مرز شهادت به تعالی
 رسیدند.

والسلام